**باسمه تعالی و له الحمد**

**چکیده فصل اول و دوم کتاب فلسفه علوم اجتماعی؛ نوشته: تد بنتون و یان کرایب**

**حسین خصاف مفرد**

# فلسفه و علوم اجتماعی

چرا دانشجویان علوم اجتماعی باید به فلسفه علاقمند شوند؟

دو نوع رابطه فلسفه و علوم اجتماعی:

1. رابطه پایه گذاری یا استادی:
   1. فلسفه بنیادهایی را برای پژوهش های انجام شده در رشته های خاص فراهم آورد.
2. رابطه شاگردی یا پادویی:
   1. تفکر بی عمل، در کار جهان نمیتواند شناخت معین یا معتبری به ما بدهد.
   2. شناخت فقط از دل تجربه عملی، مشاهده و آزمایش منظم میتواند بیرون آید.
   3. با این وجود فلسفه چه کمکی میتواند به ما بکند؟ چند دیدگاه در این زمینه وجود دارد:
      1. آزاد کردن علم با از بین بردن پیش داوری ها، خرافات و فرضیات بی چون و چرا.
      2. تهیه نقشه ای از الگوهای شناخت علمی
      3. اصلاح روشهای تحقیقی دانشمندان با استفاده از منطق و روش های استدلال فلسفه.

کار اصلی این کتاب و نوع استفاده اش از فلسفه این پرسش است که:

**وقتی تلاش میکنیم زندگی اجتماعی انسان را به روش منظم مطالعه کنیم چه کار داریم میکنیم؟ و سوالهای دیگری که در پی آن می آید.**

جعبه ابزاری فلسفی

چهار رشته فرعی یا حوزه در فلسفه وجود دارد که میتوانیم بیشترین بهره را از آنها ببریم:

نظریه شناخت (epistemology):

* دو دیدگاه عمده در زمینه شناخت:
  + دیدگاه عقلانی:
    - دکارت سردمدار آن
    - شناخت مبتنی بر عقل
  + دیدگاه تجربه گرایی:
    - عموما با دیدگاه شاگردی یا پادویی در مورد فلسفه پیوند دارد.
    - حواس ما یگانه منبع شناخت است.
    - ذهن انسان در بدو تولد: لوح سفیدی است که شناخت ما با آموختن به منظور تشخیص الگوهای تکرارشونده، کسب میشود.
    - استدلالهای ریاضی یا منطقی،‌ قضایای صادق اند و معلوم است که 2+2 برابر 4 است یا همه مردهای مجرد مذکر اند. اینها چیز تازه ای نیست.

هستی شناسی

* هستی شناسی پاسخی است که انسان به این پرسش میدهد که: چه چیزهایی در جهان وجود دارد؟
* چهار سنت اصلی در پاسخ به این سوال در تاریخ فلسفه:
  + ماتریالیست ها:
    - این جهان تماما از ماده ساخته شده است.
  + ایده آلیست ها:
    - واقعیت غایی ذهنی یا روحی است.
    - علت این تبیین شاید بخاطر این باشد که آنها مانند دکارت فکر میکنند که تجربه ایشان از زندگی درونی و آگاهانه خودشان چیزی است که بیش از هر چیز میتوانند از آن مطمئن باشند.
  + دوانگاری یا دوآلیسم:
    - به نظر دکارت (که این مشرب فکری را هم تغذیه میکند)، افراد انسان ترکیب نسبتا رازآمیز و تصادفی جسمی مکانیکی با ذهنی روح وار، یا روح بودند.
  + شکاکیت:
    - در نظر برخی فلاسفه، دشواری آشکار مطمئن بودن از ماهیت هر چیزی، فراتر از محدوده های تجربه آگاهانه فرد، آنان را به شکاکیت رهنمون میشود.
    - ماهیت جهان را نمیتوان مستقل از تجربه ذهنی ما، آن طور که هست دقیقا شناخت.
* هر رشته ای هستی شناسی مربوط به خود را دارد:
  + شیمی: چند عنصر وجود دارد؟ خواص آنها چیست؟ چگونه کنش و واکنش میکنند و غیره؟
  + زیست: ارگانیسمهای زنده از چه چیزهایی تشکیل شده اند؟ چگونه با هم ترکیب میشوند؟
  + و...
* در مورد علوم اجتماعی:
  + عناصر تشکیل دهنده جهان اجتماعی کدامند؟
    - جامعه فی نفسه واقعیتی مستقل دارد؟
    - جامعه همان جمع افراد است؟
    - ...

منطق

* مناقشات و اختلاف نظرها میان فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی، اغلب حالت کلیشه و کاریکاتور از دیدگاههای یکدیگر به خود گرفته است.
* منطق به ما کمک میکند تا آنچه را که باعث اختلاف میان استدلال معتبر و نامعتبر میشود را به روشی سیستماتیک مشخص کنیم.

علم اخلاق و فلسفه اخلاق

* پژوهشگران و سوالات اخلاقی در رابطه با مخاطبین پژوهش
* روابط قدرت میان پژوهشگر و موضوع پژوهش
* پژوهش و تنوع عظیم فرهنگ ها و خرده فرهنگهای بشری و به تبع گوناگونی ارزشهای اخلاقی.

# سیاست و فلسفه سیاسی

* علوم اجتماعی، مسائلی در مورد نوع مطلوب جامعه و امکان انوواع گوناگون جامعه را مطرح میکند، و همین ما را درگیر مسائل فلسفه سیاسی میکند.

**فصل دوم**

# تجربه گرایی و نظریه شناخت

* تاریخ علم مدرن و نظریه های شناخت سخت به یکدیگر پیوند خورده اند.
* علومی مانند فیزیک و شیمی که خیلی به مشاهده و آزمایش متکی اند، گرایش به این دارند که روش ها و ادعاهای معرفتی شان را در چارچوب دیدگاه تجربه گرایانه شناخت توجیه کنند.
* برخی فیلسوفان تجربه گرا، تلاش داشته اند تا خط فاصل روشنی میان علم، در مقام معرفت اصیل و نظام های اعتقادی گوناگون، نظیر دین و متافیزیک و روان کاوی و مارکسیسم بکشند.
* از نظر ایشان (پوزیتیویست های منطقی)، این نظام های اعتقادی، که گاهی خود را علمی جلوه میدهند، شبه علم یا علم کاذب اند.

# 7 دکترین اصلی، دیدگاه تجربه گرایانه علم:

# دکترین (آموزه) اول:

ذهن انسان به صورت **لوح سفید** شروع به کار میکند. ما **شناخت مان** را از طریق **تجربه حسی مان از جهان و تعامل مان با آن** کسب میکنیم.

# دکترین دوم:

هر **ادعای معرفتی اصیل** به کمک تجربه (مشاهده یا آزمایش) **آزمون پذیر** است.

* برای درست دانستن یک گزاره، بایستی شواهدی برای آن ارائه دهید. در غیر اینصورت گزاره ای واقعی ارائه نداده اید.
* مهم این است که باید بتوان با رجوع به منابع واقعی یا احتمالی شواهد درستی یا نادرستی گزاره ها را ثابت کرد.
* نکته اینکه: چنین نظری میتواند گمراه کننده نیز باشد؛ طبق این نظر از تجربه گرایی، گزاره ای را میتوان از این حیث به منزله معرفت اصیل یا علمی، **بدون این که صادق باشد،** پذیرفت. مثلا طبق این نگاه، گزاره: خداوند به مومنان پاداش نیک میدهد، رد میشود، زیرا نمیتوان ثابت کرد که کدام شواهد آن را معتبر خواهد کرد یا از اعتبار خواهد انداخت.
* از آنجا که آزمون ها، به ندرت، اگر هم اصلا، دلیل قطعی یا نقیض ادعایی معرفتی را ارائه میدهند، **داوری در تعیین نحوه ارزیابی اهمیت شواهد جدید کاملا دخالت دارد.**

# دکترین سوم:

این کار ادعاهای معرفتی درباره هستی ها را که نمیتوان مشاهده کرد، کنار میگذارد.

* این دکترین اساسا به این منظور بود که اصول تبیین را،‌ مانند توسل به اهداف خداوند، یا مقاصد طبیعت، غیرعلمی شمرده و کنار بگذارد.
* مثلا داروین در تبیین خود نیاز به خداوند ناظم را نفی میکند.
* اما در بسیاری از رشته های علمی، پژوهشگران به هستی ها یا نیروهایی متوسل میشوند که مشاهده پذیر نیستند، مانند قانون جاذبه نیوتون، مدار ماه، جذر و مد و...

# دکترین چهارم:

قوانین علمی گزاره هایی در مورد **الگوهای عام و تکرار شونده تجربه اند**.

* بخش بزرگی از دستاوردهای علم مدرن گردآوری احکام عام راجع به قاعده مندی ها در طبیعت است.
  + اما در مورد بسیاری از پدیده ها،‌ به استناد این واقعیت که فلان نظم تاکنون به دفعات و بدون استثنا مشاهده شده است، منطقا چنین نتیجه نمیشود که آن نظم در آینده ادامه می یابد.
* یا قوانین علمی را باید غیرعلمی دانسته کنار بگذاریم، یا باید بپذیریم که علم متکی به باوری آزمون ناپذیر و متافیزیکی به هماهنگی و نظم طبیعت است.
* در بسیاری موارد، نمیتوان ادعاهایی را که دامنه آنها به قوتو وسعت ادعاهایی است که قوانین علمی میکنند، نمیتوان از طریق مشاهده و آزمایش با قطع و یقین آزمود.
* کارل پوپر راه برون رفتی برای این مساله ارائه داد:
  + وی تفاوت بنیادی میان تایید، یا اثبات، درستی قانون علمی را، از یک طرف، و نقض یا ابطال آن را از طرف دیگر، نشان داد.
  + وی میگوید: ما نباید علم را کوششی در راه اثبات درستی قوانین تلقی کنیم، زیرا این کار را هرگز نمیتوان انجام داد. ما باید علم را فرایندی در نظر گیریم که پژوهشگراناز طریق آن تخیلات خلاق خود را برای ارائه تبیین ها؛ هر چه ناممکن تر بهتر، به کار میگیرند و آنگاه درصدد برمی آیندکه به گونه ای نظام مند، باطل بودن آنها را ثابت کنند.
  + از نظر وی، آزمون پذیری گزاره ها، بستگی به این دارد که در معرض ابطال قرار میگیرد یا نه.

# دکترین پنجم

تبیین پدیده ای از لحاظ علمی اثبات این مساله است که آن پدیده نمونه ای از قانون علمی است. گاهی به این مدل **قانون فراگیر تبیین علمی** میگویند.

# دکترین ششم

اگر تبیین پدیده ای به اثبات این مساله بستگی دارد که نمونه ای از قانون عام است، پس شناخت این قانون باید ما را قادر سازد **رخدادهای آتی پدیده هایی از آن نوع را پیش بینی کنیم.** منطق پیش بینی و تبیین یکی است. این گاهی به تز **«تناسب تبیین و پیش بینی»** معروف است.

# دکترین هفتم

عینیت علمی متکی به **تفکیک صریح گزاره های (آزمون پذیر) واقعی از داوری های ارزشی (ذهنی)** است.

# پوزیتیویسم و جامعه شناسی

آگوست کنت فیلسوف قرن نوزدهم فرانسه: واضع پوزیتیویسم و جامعه شناسی.

**رویکردهای پوزیتیویسم در 4 ویژگی مشترک است:**

1. توصیف تجربه گرایانه از علوم طبیعی پذیرفته شده است.
2. علم بالاترین و حتی یگانه شکل اصیل دانش محسوب میشود
3. روش علمی را، آنطور که تجربه گرایان معرفی میکنند، میتوان و باید به مطالعه ذهن انسان و زندگی اجتماعی بسط داد، تا این رشته ها را در مقام علوم اجتماعی به کرسی نشاند.
4. همین که شناخت علمی اجتماعی تثبیت شود،‌به کار گرفتن آن برای کنترل کردن، یا تنظیم کردن رفتار افراد یا گروه ها در جامعه امکان پذیر خواهد شد. مسائل و تضادهای اجتماعی را میتوان شناسایی کرد و با اتکا به دانش تخصصی که دانشمندان علوم احتماعی ارائه میدهند یک به یک حل کرد. یعنی نوعی مهندسی اجتماعی.

* دلیل دیگر اینکه چرا پوزیتویست ها مایل اند از علوم طبیعی به منزله مدلی برای کار در علوم اجتماعی استفاده کنند:
  + نفوذ فرهنگی عظیمی که علوم طبیعی از آن برخوردار است. دانشمندان علوم اجتماعی (خصوصا در قرن 19) برای کسب مرجعیت و نشان دادن خود به عنوان رشته ای تثبیت شده به سوی علوم طبیعی متمایل شدند.
  + امکان جذب جذب اعتبار با کارساز و معتبر عینی نشان دادن رشته های علوم اجتماعی.
* علوم اجتماعی فقط بر اساس انواع ادعاهای اعتبار کمی و عینیت و کاربردپذیری عمومی که علوم طبیعی تاکنون مطرح کرده اند میتوانند انتظار داشته باشند که سیاست گذاران آنها را جدی بگیرند.
  + ارائه گزارش های آماری از وضع سلامت، ازدواج و طلاق و ... موجب بکارگیری دانشمندان علوم اجتماعی برای تبیین و تفسیر این گزارش ها توسط سیاست مداران شده است.